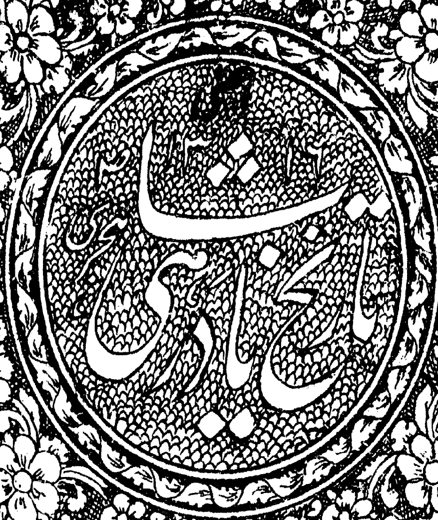
بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

حسب فرمایش راجه نارائن داس ولد راجه مانکچند صاحب منصبدار و مشرف توشک خانه سرکار عالی



باشتیاق رای کرن پرشاد صاحب فرزند راجه صاحب موصوف

در مطبع عزیز دکن حیدرآباد دکن چهته بازار بطبع تجلی گردید



رب یسّر | بسم الله الرحمن الرحیم | وتمم بالخیر

کیفیت سلطنت ملک هندوستان جنت نشان وبیخبری
حضرت خلیفة الرحمان و بیوفاری جمیع امرایان عالیشان
از دست ایرانیان کلاه پوشان که بوقوع آمد چه نویسد
چه بیان سازد که خامه در تحریر آن از بس حمیت وانفعال
بر زمین قرطاس سرنگون وجگر شگاف ست واز غایت
اندوه وغیرت اشک حسرت بر رخسارهٔ کاغذ میریزد
از ابتدای تیموریه تا لغایت حال از دبدبهٔ تسلط ما شاهان
پیشین وسلاطین آن زمان سر افتخار نمی‌توانستند برافراشت
اگر احیاناً کسے از راه کوته اندیشی ارادهٔ باطل در سر میکرد
فی الفور بقسمے گوشمال میخورد که همیشه سر بسجود داشته دیگر
بار بجز زمین خیال فاسد نمیگردید الحال جمیع مقدمات

سلطنت و ضابطهٔ خلافت برهم خورده امرایان حضور پرنور از غرور کثرت مال و افزونی جاه و جلال مثل فریدالملک اعتماد الدوله بهادر و صمصام الدوله خان دوران بهادر و عظیم الله خان بهادر و برهان الملک بهادر و سعادت خان بهادر وغیره از جهت سستی حکم و کمی تسلط و دبدبهٔ حضرت خدیو قدر قدرت فرعون وقت بوده روز و شب سوای خمر خوردن و حرامکاری دیگر شغلی نداشتند و حضرت ظل سبحانی نیز بی خبر از مقدمات سلطانی بوده بودن قلعهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد را فوز عظیم دانسته سیر شمن برج و انگوری باغ وغیره غنیمت شمرده در همیشه شراب خواری و بچه بازی و زناکاری مشغول بودند و همواره از لباس تنگ و چست بطور زنانه و ریش و بروت خود را آراسته و پیراسته میداشتند بقول اینکه بیت به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد :: زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ :: جمیع ساکنان شهر خدا فراموش از خواص و عام لباس زنانه اختیار کرده بجای نماز و روزه بحرام کاری و شراب خواری به اعلام مطلق العنان شدند غرض که درین ایام در بلدهٔ دار الخلافت

شاهجهان آباد اینچنین امور شنیعه و افعال ناشایسته و اعمال فاعلی و مفعول بحدی رواج یافته بودند که اگر خدا نخواسته کسی ازین نعمت عظمی محروم مانده باشد برا و طعن و ریشخند بها میکردند بادشاهان را لازم و واجب است که برا چنین طیبت عمل میکرده باشند فرد هفت اقلیم ار بگیرد بادشاه همچنان دربند اقلیم دگر الحال برعکس آن این عمل سے آید بندگان حضرت ظل سبحانی و جمیع امرایان عظیم الشان و تمام ساکنان شهر غافل از قهر الهی بوده یقین دانستند که همیشه همین قسم لیل و نهار خواهد گذشت و نمیدانستند که تدارک اعمال شنیعه از پرده غیب چه بعرصهٔ ظهور خواهد آمد - درین اثنا والی ایران که نادر السلطان نام داشت از استماع کیفیت خرابی سلطنت هندوستان و بی اتفاقی امرایان فے الفور قصد مهم نموده و جمعیت بسیار لبان مور و ملخ فراهم آورده با یلغار بقلعهٔ قندهار که سرحد هندست رسیده محاصره نمود هرگاه این خبر بعرض والا رسید در آن وقت ظل سبحانی محمد شاه بادشاه غازی اندک ملول خاطر شده از ارکان سلطنت مصلحت درخواستند که الحال چه فکر باید کرد امرایان حضور پرنور که همیشه خوپذیر

سایهٔ خسخانه بودند طاقت حرج و مرج سفر و تاب تابش آفتاب
در خواب ندیده بعرض رسانیدند که سلطنت هند همچو
سلطنتی ست که هیچکس از سلاطین زمان چه قدرت و چه
طاقت دارد که خیال فاسد تواند کرد و اگر والی ایران از
راه کوته اندیشی و نادانی چنین خیال کرده باشد از عهدهٔ یک
زمیندارے نخواهد برآمد خود بخود منفعل و پشیمان شده
خواهد رفت و هزیمت را غنیمت خواهد شمرد درین ضمن
نامهٔ والی ایران معرفت ایلچی بدین مضمون رسید که درین ایام
بادشاه ملک توران وغیره سلاطین جوانب و اطراف
از راه غرور باطل سر بشورش برداشته از جادهٔ امر انقیاد
منحرف شده بودند هرچند بنامه و پیام از راه نصایح فهمانیده
شد که غرور باطل در دماغ شما جا گرفته و شیوهٔ مردم آزاری
که اختیار کرده اند خوب نیست اما آن اجل گرفته ها که
از راه غرور و استکبار تمام پنبهٔ غفلت در گوش کرده و
خواب خرگوش نموده بودند سخن شنوی نکردند ازانجا که
همین والا همت این نیازمند درگاه ایزدی همیشه بر رفاه
خلایق که ودایع بدایع درگاه الهی اند مصروف ست تدارک

ظلم و تعدی و مردم آزاری اینها بر خود لازم و واجب دانسته
از معسکر ظفر طراز جماعهٔ غازیان تمردپیشه و بهادران جنگ
آزموده را برای گوشمال آنها تعین فرمودیم که اگر
اینها خود بخود پیش می آیند بهتر والا معدوم سازند
چون غرور باطل که در سر داشتند براه راست نیامدند
آخرش بفضل و عنایت ایزدی از تیغ بیدریغ بهادران
صاحب شجاع و مبارزان رستم زمان بدار البقا شتافتند
و تمام ممالک محروسهٔ آنها بخاک برابر شد بر این مهم زر های
بسیار بخرچ در آمده لهذا بقلم می آید که مبلغی خطیر از ایام پیشین بطریق
قرض بر ذمهٔ بزرگان شما طلب ست و سوای آن
دو کرور روپیه دیگر برای اینجانب بزودی و سرعت هرچه
تمامتر بفرستند و اگر مانند سلاطین دیگر غرور باطل در
سر داشته باشند ما بدولت و اقبال را بلا تحاشی رسیده دانند
حضرت ظل سبحانی از رسیدن این نامهٔ سراپا بیم و خطر
بسیار هراسان شده از ارکان سلطنت حضور پر نور و هم از نواب
آصفجاه سپه سالار استفسار فرمودند که والی ایران بغرور
و تکبر تمام نامه نوشته فرستاده است جواب آن هرچه

مناسب باشد باید نوشت نواب سپه سالار در جواب آن
بعرض رسانیدند که فدوی جان نثار هنگام بودن در دکن
مدتهاست که بدرگاه ثریاجاه معروض داشته بود که والی
ایران اراده فاسد دارد و قصد سلطنت هندوستان کرده
افواج او برای محاصره قلعه قندهار که سرحد سلطنت هندوستست
رسیده هنوز که مدعی زور نگرفته بمدافعت آن سعی ضرور
کسی از بندهای بادشاهی را برائی تنبیه آن گروه شقاوت
پژوه تعین باید فرمود که بکمک فوج اسلام رسیده
آنهائیکه باین طرف از اراده فاسد رخ کرده اند تنبیه
نماید بقول اینکه قطعه درختیکه اکنون گرفته است پای
به نیروی مردی برآید ز جای ؛ و گر همچنان روزگاری هلی
بگردونش از بیخ برنگسلی ؛ امرایان آرام طلب حضور پرنور
هرگز نخواستند که کسی از دارالخلافت حرکت کند و
قدم بیرون گزارد از آن روزی که فدوی بحضور اقدس
رسیده مکرر درین ماده بعرض رسانیده که مدعی روز
بروز غالب است و بالغار سپ را هیچ مهیز ند الحال بدات
متوجه شدن خود بدولت و اقبال این آتش برافروخته

فدوی نشنیده حضرت ظل سبحانی که در باطن از نواب سپه‌سالار
وسواس بخاطر داشتند و در مجلس اوباش خود ذات نواب
معزالیه را مخل میدانستند و در خاطر مبارک بندگان حضرت
وصمصام الدوله بهادر یقین بود که اظهار نواب سپه‌سالار
محض غلط والی ایران چه قدرت دارد و کجا اینقدر تسلط
پیدا کرده که بطرف هند رخ میتواند نمود این همه ساخت
وباخت آصف جاه است بلکه صمصام الدوله بهادر صریح
بجناب والا ظاهر نمود که نواب آصف جاه وغیره مردم
تورانیان بسبب اینکه فدوی دولتخواه مورد عنایات
جناب حضرت است ازراه حسد وعناد میخواهند که باغوای
بندگان حضرت را از دارالخلافت بیرون برآرند وباتفاق
یکدیگر قصد کشتن فدوی دارند واز بندگان حضرت خدا
نخواسته بچه سلوک پیش مے آیند هرگز صلاح دولت درین
مصلحت نیست که حضرت خود بدولت واقبال متوجه
این مهم شوند در صورت برآمدن از بلده دارالخلافت صریح
دغا بنظر می آید حضرت ظل سبحانی نواب صمصام الدوله
بهادر را دلسوز و دولتخواه خود دانسته نواب آصف جاه

وزیر الممالک وغیره جمیع امرایان حضور را حکم فرمودند که
همه ها با فوج و توپخانهٔ بادشاهی مع همراهی خود بمقابلهٔ
مقاهیر بروند و ما بدولت واقبال همین جا سکونت میفرمایم
صمصام الدوله بهادر همراه رکاب ما باشد غرض که در
همین سوال وجواب ورد و بدل چند روز دیگر هم گزشته
که درین ضمن یکایک خبر رسید که والی ایران قلعهٔ قندهار
را تسخیر نموده وازآنجا توپخانه بلا تعداد و غنیمت بدست
آورده الحال بقلعهٔ کابل محاصره دارد عنقریب ست
که قلعهٔ کابل هم زود مفتوح شود بندگان حضرت ظل
سبحانی که گاهے معرکهٔ جنگ و جدل بنیاز موده بلکه در
چشم خواب هم ندیده بودند و در پیشگاه فسق و فجور خودرا
یکتا مے شمردند بمجرد رسیدن این خبر از هراس تمام مانند
نقش دیوار قالب تهی ساختند از معاینهٔ احوال بادشاه
دین پناه حضرت مهر پرور مخاطب بملکهٔ زمانی محل
حضرت خلد مکان بهادر شاه از راه نصایح به بندگان حضرت
ظاهر نمودند که شما از راه نادانی وبیخبری مقدمات
سلطنت را برهم داده اند از ابتدای جلوس سلطنت

لغایت حال همیشه اوقات خود را در صحبت اوباش بسر
برده اند شخصی که از ایام طفولیت در صحبت زنان بسر برده
باشد از و در میدان نبرد چه می تواند شد وصریح
میدانند که جمیع امرایان بسبب بی خبری وسستی عمل شما
ملک بادشاهی را متصرف شده خزانه وجواهر بی شمار
جمع کرده اند وهیچکس تابع حکم والانیست وشما همین
چار دیواری قلعه ارک را سلطنت خود تصور نموده سیر
باغات وصحبت اوباش غنیمت شمرده از ممالک محروسه
خود مطلق بیخبر مستند الحال کار همت وشجاعت باید
فرمود و برای دفع مفسد خود بدولت واقبال متوجه
باید شد وازارکان سلطنت شخصی خود شخصی که دولتخواه است او را
مخالف خود تصور می کنید وآنهائیکه از تملق وچاپلوسی و
شیوهٔ قرمساقی بازار خود گرم کرده اند دوست خود میشمارید
حضرت عالمگیر باوجود ضعف وکبر سن تادم زندگی در
ملک گیری وتنبیه وتادیب مفسدان بسر بردند و تا این
مدت در بندگی دولتخواهی آصف جاه هیچ قصور بعمل
آمده که از طرف او وسواس بخاطر راه یافته واو را

آزرده خاطر نموده اند درین وقت در سلطنت شما سوای
ذات آصفجاه خانه زاد موروثی کدام صاحب تدبیر و
دستور دان ست و در معرکه جنگ آزموده کار اگر باعتبار
و اعتماد داد به انتظام نظم و نسق مقدمات سلطنت
خواهند پرداخت بهتر ست امرایان حضور پر نور شما
که برایشان اعتبار تمام است دولتخواه خود می پندارند
بقسمیکه شما بودن قلعه ارک و سیر دریای جمنا وصحبت
زنان فوز عظیم ونعمت عظمی تصور فرموده اند همین قسم
امرایان حضور خو پذیر سایه خسروانه که اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ
مُلُوْکِهِمْ به بادشاه هند محمد فرخ سیر پیران مردم سادات
چه قسم کار به نمکحرامی فرموده بودند که از دبدبه تسلط آنها
مردمان دیگر چون بید از باد می لرزیدند مگر ذات
آصف جاه بود که آنها را بتدبیر و شجاعت معدوم
ساخته ملک دکن را در تصرف اولیای دولت قاهره
داشته نتیجه آن این ست که بگفته غرض گویان ادراک
خود تصور نموده صمصام الدوله بهادر را دوست خود
قرار داده اند و واقعی که در دوستی و دولتخواهی صمصام الدوله بهادر قصور

نیست و از جان و مالِ فدوی حضرت است اما مردم نو دولت و ناآزموده کار از مقدماتِ سلطنت چه خبر دارد دوست نادان بدتر از دشمن داناست تا تماشاے بادشاه دارالجهاد حیدرآباد که با مردم ناآزموده کار صحبت میداشت و مصاحبت اوباش را همیشه مرغوب طبع خود میداشت در طرفۃ العین سلطنت خود را از دست داد همچنان از دوستی صمصام الدوله بهادر نقلی که بیادم آمده بیاد شما مے دهم حکایت بادشاهے بود که با بوزنه اخلاص تمام داشت و مصاحب و جلیس خود کرده بود و میمون نیز اخلاص دلی و اعتقاد تمام بجناب بادشاه میداشت هرگاه استراحت مے فرمود بوزنه مذکور از یک دست کفِ پاے بادشاه می مالید و از دست دیگر مگس را مے پرانید روزے در آن هنگام که بادشاه بر بستر آرام در خواب بود و میمون مستعد در خدمت بود دزدے در محلسراے سلطانی رسیده معاینه نمود که بادشاه را خواب غفلت ربوده و یک مگس بر سینۀ بادشاه هر مرتبه مے نشیند و بوزنه او را دفع مینماید چون بوزنه از مدافعت مگس عاجز شد آخرش لاچار

شد و شمشیری که بر پلنگ پهلوے بادشاه بود آن را علم کرده
خواست که مگس را از شمشیر دو نیم سازد و مگس که بر سینہ بادشاه
نشسته بود و از راهِ نادانی بخاطر نیاورده که ضرب با قاے
خود خواهد رسید درین ضمن دزد که دشمن دانا ے بادشاه
بود هراس جان خود نه کرده تصور نمود که بادشاه زمان از
دست این دوست نادان مفت هلاک مے شود اگر من
عوض بادشاه کشته شوم مضایقه ندارد درین ضمن بوزنه
شمشیر علم کرده را گرفته از دستش انتزاع نمود بوزنه از وقوع
این معنی با او در جنگ آمد و غوغا نمود درین هنگام شاه
یک بیک از خواب بیدار شده دید که شخص نامحرم با شمشیر
برهنه در محلسرا و بوزنه با او در شور و فغان ست از وقوع
این هنگام مردم از چهار طرف جمع شدند دزد را از ریسمان
محکم بسته بحضور بادشاه ایستاده نمودند بادشاه از دزد
استفسار نمود که تو کیستی و هراس جان خود نکرده در محلسراے
بادشاهان رسیدی دزد بعرض رسانید که من باراده
دزدی آمده بودم دیدم که دوست نادان بندگان حضرت
کار بدشمنی مے فرماید بنده ترس جان خود نه کرده و عوض

ذات مبارک مرگ بر خود قبول نموده بے دریغ شمشیر
علم کرده بوزنه را از دست او گرفت الحال در باب
این گنه گار هر چه بخاطر مبارک برسد عمل باید فرمود و سزا
باید رسانید بادشاه از همان روز بوزنه را دور کرده
و زر بسیار به دزد عنایت فرموده خلاص داد این قسم
دوستی خان دوران بنظر می آید صلاح دولت اینست
که تمام اعتماد و اعتبار سلطنت بر آصف جاه گزاشته
بمشورت او کار باید کرد بعد از آن حضرت ظل سبحانی
بصلاح حضرته مهر پرور نواب آصف جاه را در خلوت
طلبیده فرمودند که من شما را بزرگ خود میدانم سلطنت
از شما ست و من از شمائیم در انچه صلاح دولت باشد
بعمل باید آورد - نواب آصفجاه اگرچه گفتۂ بادشاه را نخفیف
غرض خود تصور نموده و از صحبت مردم اوباش و وضع حضور
فیض گنجور نهایت آزرده خاطر بودند اما نظر بر اینکه مقدمۂ
سلطنت برهم مے خورد درین وقت تغافل نمودن شرط
غمخوارگی نیست از راه دولتخواهی و خیراندیشی بعرض رسانیدند
که بنده از راه خانه زادی سابق بعرض رسانیده بود دالی

تیز ظاہر سے نماید کہ مدعی روز بروز غالب و قوت زیادہ
مے گردد تاکہ بندگان حضرت خود متوجہ این مہم نہ مے شوند
ہیچ مقتضے از دار الخلافت بیرون پا نخواہد گزاشت آخرش
ہمین مصلحت قرار یافت کہ بندگان حضرت خود بدولت و
اقبال متوجہ شوند چنانچہ بتاریخ ہفدہم شہر ربیع الآخر سنہ ۱۱۵۲ ہجری
بموجب تدبیر نواب آصف جاہ حکم شد کہ جھنڈہاے سرکار
والا وجمیع امرایان بیرون شہر برآوردہ مع پیش خانہ
بادشاہی وغیرہ متصل باغ سالہ مارو باولی ایستادہ بکنند
چنانچہ موافق حکم والا بعمل آوردند بعد دو سہ روز مقرر بود
کہ بندگان حضرت از دولتخانہ کوچ بہ کوچ بایلغار تمام
بطرف دار السلطنت لاہور تشریف برند صمصام الدولہ
خان دوران خان بہادر بمبالغہ تمام بعرض رسانیدند کہ والی ایران در
ملک خود ہرگز ارادہ این سمت ندارد این ہمہ
طوفان برداشتہ آصف جاہ است برآمدن بندگان
حضرت بوجہے من الوجوہ قرین مصلحت نیست اگر این خبر
تحقیق است گزشتن او از درہ خیبر محال کہ سابق چندین
ہزار بادشاہان مثل والی ایران و توران وغیرہ با فواج بیشمار

در درهٔ مذکور غارت شده اند مستفسی از آن دره جانبر
نشده الحال چه قسم مردم افاغنه راه خواهند داد که سلامت
خواهد گزشت هرگاه خبر تحقیق منتشر شدن او خواهد رسید
درآن وقت فهمیده خواهد شد آخرش جهنده ها وخیمه ها وپیش خانه
منتقل باولی تا دو سه ماه لغایت آخر ماه شعبان همان
قسم ایستاده ماندند وکوچ موقوف گردیده والی ایران
که بقلعهٔ کابل محاصره داشت از امداد غیبی وفتوحات
لاریبی درچند روز قلعهٔ مذکور را نیز مفتوح ساخت و
از آنجا غنیمت بسیار بدست آورده بر سر درهٔ خیبر رسید
اول چند روز جماعهٔ افاغنه سد راه آنها شده بودند آخر
الامر دانستند که حریف زده زده تا اینجا رسید وملک
بادشاهی را متصرف شده تا حال هیچ کس از حضور پرنور
حرکت نمیکنند وکمک مایان نمیرسد لاعلاج مردم افاغنه
بآنها راه داده از درهٔ مذکوره گزرانیدند وبعد از آن
والی ایران به پشور رسیده زمینداران آن اضلاع را تاکید
نمود که دریاے اٹک گاہے پایاب نشده و در ایام سابق
حضرت خلد مکان براے عبور دریا پل تیار کرده بودند کجاست

پیدا کرده وہند والا نہ تیغ خواہند رسید و جلا وطن خواہند شد
زمینداران آن ضلع بے آنکہ بدون حاضر نمودن کشتی ہا
خلاص خود ہا نہ دیدند چنانچہ والی ایران کہ اختر طالع او در
اوج بود فی الفور پل دریاے مذکور بستہ در طرفۃ العین عبور
دریاے اٹک نمودہ در صوبہ لاہور منتشر گردید و ملک را
با خاک برابر ساخت تمام خلق اللہ و رعایاے صوبہ مذکور
بجوانب و اطراف رو بفرار نہادند و اکثرے کہ بدار الخلافہ
شاہجہان آباد گریختہ آمدہ بودند بحضور پر نور حضرت ظل سبحانی
داد و فریاد نمودند کہ حریف بر سر رسیدہ تمام ملک پائمال
مطلق ساختہ و زن و بچہ ما یان تہ تیغ نمودہ بندگان حضرت از
وقوع این ہمہ طوفان کہ غضب الٰہی توان شمرد از ہوش
و حواس قالب تہی ساختہ از سر دماغی ظاہر بہ صمصام الدولہ
بہادر فرمودند کہ آصف جاہ بہادر کیفیت رسیدن و
آوارہ شدن مدعی ظاہر نمودہ بود کہ بہ ایلغار تمام دارادہ
فاسد مے رسد و شما دروغ ظاہر کردید خیر خواہی و کاردانی
و کارپردازی و ہوشیاری شما خوب است معلوم شد
کہ باین حد نے خبر ہستید بعد از آن بندگان حضرت عالم پناہ

نواب آصف جاه را طلبیده فرمودند که حریف با فوج بلا تعداد مثل مور و ملخ با این همه نزدیکی رسیده که این جانب را از دست خود بکشد باید که شما بند و بست سلطنت و مدافعت مدعی متوجه شوند نشود که در دام گرفتار شوم الحال اختیار اختیار را اختیار شماست ما بدولت و اقبال جمیع امرایان حضور را با فوج و توپخانه همراهی آنها و هم تمام فوج و توپخانه بادشاهی همراه شما متعین مے فرمائیم که در بعد ای شما بوده بتردد و جانفشانی بردارید اگرچه امرایان حضور که هریک فرعون وقت بودند تعیناتی و اطاعت آصفجاه در شان خود ناگوار داشته بودند اما در دل فهمیدند که نواب آصف جاه سپه سالار بارها در معرکه جنگ و نبردگاه کار رستمانه نموده و مایان که نا آزموده کاریم درین وقت اگر عذر کرده شود قترین مصلحت نیست آخر الامر همین قرار یافت که بتاریخ غره شهر رمضان المبارک سنه الیه نواب آصف جاه سپه سالار و نواب وزیر الممالک و قمر الدین خان بهادر و صمصام الدوله خاندوران بهادر و مظفر خان بهادر و امیر خان و عظیم الله خان بهادر و محمد خان

بنگش وسعد الدین خان دار وغہ توپخانہ وغیرہ منصبداران
جزوکل و جماعہ والاشاہی از پیشگاہ سراپا جاہ بندگانِ
حضرت دین پرور عالم پناہ رخصت حاصل نمودہ متصل
باولی داخل ڈیرہ شدند و فوج ہفت چوکی وکمل پوشان
وسرخ پوشان و توپخانہ بادشاہی نیز تعین گردید
کہ ہمراہ آصف جاہ بودہ بمصدوتر د د جانفشانی شوند
وازآنجا خبر رسید کہ والی ایران بدار السلطنتِ لاہور
رسیدہ دیہات نواح را تاخت و تاراج نمودہ و خانِ
بہادر ذکریا خان صوبہ دار لاہور با فوج بیست پنجہزار سوار
و توپخانہ بیشمار در لاہور بود بمقابلہ حریف رسیدہ
مستعد بجنگ اند امرایان حضور پرنور از شنیدن اینمقدمہ
بارادہ اینکہ مقدمہ جنگ ست تا بخود ہا چہ رسد باہم
مصلحت نمودند کہ جنگ دو سردار د خدا نخواستہ اگر قضیہ
منعکس شود این ہمہ دولت و ثروت و مال و خزانہ وجواہر
خدا داد جمع کردہ سالہا کہ ہریک گنج قارون داشتند
بدست حریف خواہد رفت و جان ہم بسلامت نخواہد
ماند چندے دیگر درینجا مقامات باید کرد و باید دید کہ آن

پردهٔ غیب چه بظهور مے آید و مشیت ایزدی چیست اگر
از فضل الٰهی و اقبال شاهنشاهی خان بهادر از عهدهٔ
آنها برآمده مظفر و منصور گردد از اینچه بهتر عین آرزوها ست
بالفعل خود چه اتصدیع باید کرد از آنجا که امرایان حضور
که گاهے روے جنگ ندیده بودند و همیشه در سایهٔ
خسخانه خو پذیرد و جاے بند مدام در شراب خواری و
حرامکاری اشتغال داشتند طاقت صعوبت و کربت
همت جنگ و جدل در خود ندیده بے اطلاع نواب
سپه سالار خفیه رقعه بجناب حضرت عالم پناه نوشته فرستادند
که درینولا خبر رسید که خان بهادر مستعد بجنگ بلکه
بر حریف غالب ست از فضل الٰهی و اقبال عدیم الزوال
بادشاهی امید قوی ست که مدعی از دست غازیان
فوج اسلام بدار البوار شتابد و ما جمیع بنده ها که با فوج
و توپخانه پادشاهی همراهی خودها برین مهم تعین
شده ایم بعنایت الٰهی مظفر و منصور شده مراجعت
خواهیم کرد اما قباحت این ست که بندگان حضرت با
فوج قلیلے در دار الخلافت تشریف ارزانی میفرمایند اگر

خدا نخواسته حریف بالا بالا از راه دیگر بدار الخلافت
رسیده قابوی خود بکند مقدمه تمام شد اگر خان بهادر
آنرا معلوم ساخت عین مرادست بالفعل مصلحت اینست
که هرگاه مدعی باین ضلع خواهد رسید بر یک دو منزل
طرح جنگ انداخته خواهد شد بندگان حضرت ثریا جاه
آن مصلحت را خوب تحت مدعا تصور فرموده به نواب
آصفجاه سپه سالار حکم فرستادند که بالفعل چندی دیگر
همانجا مقامات نمایند پیشتر قصد نکنند باوجودیکه درین
مقدمه نواب آصفجاه بمبالغه تمام به بندگان حضرت عالم پناه عرض
نمودند که الحال حریف نزدیک رسیده در صورت
توقف کم همتی مردم هند براعدا ظاهر میشود درین
باب هرچه حکم بندگان حضرت عالم پناه جواب دادند
که تا عید الفطر از آنجا حرکت نه کنند چنانچه موافق حکم
والا یک ماه و بست روز دیگر متصل باولی مقامات
شده بعد از آن خبر رسید که مدعی خان بهادر را دستگیر
نموده بلده دار السلطنت را بتصرف خود آورده از آنجا
روانه گردیده بمنازل طویل میرسد بعد رسیدن این خبر

حضرت عالم پناه به نواب سپه سالار آصف جاه حکم فرمودند
که ایشان از آنجا کوچ نموده بمقابله حریف پردازند ما خود بدولت
و اقبال نیز میرسیم چنانچه بتاریخ دهم شوال از باولی شش
کروه کوچ نموده متصل قصبه نرمله منزل گردید فردای
آن که یازدهم ماه مذکور بود بندگان حضرت خود بدولت و
اقبال با جاه و جلال از دار الخلافت کوچ نموده در فوج
تشریف آوردند و از آنجا کوچ بکوچ تا به کرنال رسیده
بودند که در آنجا هرکاره ها خبر رسانیدند که مدعی بر دوازده کروه
متصل تهانیسر رخت ادبار دارد و کیفیت فوج همراهی
مقاهیر از هرکاره ها استفسار شد آنها ظاهر نمودند که فوج
همراهی مقهور قریب یک لک سوار بلکه زیاده از آن و
سه لک پیاده هاے برقنداز موجود است و یک یک جوان با
را رستم زمان تصور باید فرمود خدا تعالے بفضل خود بکند
بنظر نمے آید که فوج هند از عهدهٔ آنها تواند برآمد۔
نواب آصفجاه بمجرد رسیدن این خبر از زبانی هرکاره ها
بدربار جهان مدار رفته بجناب مقدس بندگان حضرت
جهان سلطانی التماس نمودند که جمعیت همراه مدعی هرکاره ها

بسیار ظاهر مے نمایند فدوی درگاه نقشه منصوبه بقسمیکه
درست کرده آورده است حکم شود که موافق آن ترتیب
وہ بندگان حضرت جمیع امرایان حضور را طلبیده فرمودند
که فوج ہراول و چنڈاول و راست و چپ بقسمی که نواب
سپه سالار ترتیب دہند موافق آن بعمل آید چنانچه نواب
آصف جاه خود برین کار مستعد شده در میدان متصل گرنال
توپ ہاے خرد و کلان و توپچه ها و رہکله ها و دہماکه ها و بان
جزائر و بندوق و گج نال و شترنال و کہورنال وغیره
لوازمهٔ توپ خانه چه از سرکار بادشاہی و چه از امرایان
ہمراہی نواح لشکر ظفر پیکر ہاله گرد ماه ترتیب داده و
پیرامون آن از ہر چہار طرف خندق کندیده مورچال
قائم نمودند غرض که نواب سپه سالار توپخانه را نواح لشکر
بقسمی ترتیب داده بودند که گویا قصر قیصر و سد سکندر بسته اند
و بهر یک امرایان لشکر ظفر اثر تاکید نمودند که بر مورچال
خود ها قائم بوده فوج غنیم که از ہر چار طرف نمودار شود
و بمقابله توپخانه رسد از شلق توپخانه بزنند اگرچه فوج و توپخانه
بلا تعداد بود اما بنا بر اینکه مردم ہند نا آزموده کار بودند

واز دہشت فوج جنگی مدعی ہیچ متنفسے جان در تو البتہ
نداشتند و ہر ساعت و ہر لحظہ دست دعا بدرگاہ الٰہی برداشتہ
ہمین ورد برزبان داشتند کہ خدا یتعالےٰ فضل خود بکند
و شرم و آبرو نگہدارد کہ بلاے عظیم در ملک ہندوستان
رسید درین ضمن ہرکارہاے فرستادہ برہان الملک و
سعادت خان بہادر رسیدند کہ فدوی درگاہ خبر
منتشر شدن مقاہیر یارادۂ فاسد شنیدہ بلا تحاشی بر
جناح استعجال کوچ بکوچ بایلغار تمام خود را از قلعہ
بخدمت رسانیدہ کہ فردا کہ چہاردہم ماہ ذیقعدہ است
سعادت ملازمت حاصل نماید تا رسیدن فدوی طرح
جنگ نباید انداخت اگرچہ از رسیدن برہان الملک
مردم لشکر را فی الجملہ خوشی و استقلال حاصل شدہ بود
مگر از بدباطنی او مطلع نبودند کہ او باغنیم سازش دارد
و خرابے ہا خواہد کرد کیفیت بند و بست و نظم و نسق
والی ایران چہ بیان نماید کہ از دہشت و تسلط او
جمیع سرکردہ ہا و مردم سپاہ ہمراہی او ہمیشہ دست بستہ
حاضر بودہ منتظر الاشارت بودند ہر وقت براے

هر کار که حکم شود بلا تحاشی مانند برق بجستنه بانصرام
رسانند چنانچه والی ایران طهماس علیخان و معین الملک
و مصطفی خان و باقی علیخان وغیره ارکانِ سلطنتِ خود
را بحضور طلبیده مصلحت نمود که بادشاه هند بافواج
و توپخانه بلا تعداد متصل کرنال برای جنگ مورچال
قایم نموده می خواهد که از توپخانه طرح جنگ اندازد
بمقابل توپخانه رفتن قرین مصلحت نیست بالفعل
ده هزار سوار قراول بر فوج هند برود و نواح لشکر به
تفاوت ضرب توپ و تبر نمودار شده رسد غله و چاره
وغیره بند نماید و بقسمی از هر چهار طرف گرد لشکر تقید بکند که هیچ
متنفس از لشکر بیرون نتواند برآمد و از بیرون داخل
نتواند شد ـ چنانچه نهم ماه ذیقعده سنه الیه فوج غنیم گرد
لشکر منتشر گردید و دهات جوانب و اطراف را آتش
داده بخاک برابر ساختند و هر متنفسی که از مردم هند
در آنجا می دیدند بی دریغ تیغ می کشیدند و هر موضع که نواح
لشکر تا سی چهل کروه آباد بود و از آنجا رسد غله و کاه میرسید
تاخت نموده آتش می دادند و غله وغیره و چاره و دیهات

اطراف را در لشکر خود مے رسانیدند و از معسکر ظفر طراز
متنفسے واحدے از دہشت فوج غنیم کہ ہر یک خود را
رستم زمان مے شمرد و تیغ بے دریغ آنہا در میدانِ نبرد
کار رستمانہ و ذوالفقار حیدری میکرد از مورچال
ہیچکس پا بیرون نہ میتوانست گذاشت کہ تدارک
آن پردازند و سواران غنیم بے وسواس و بے محابا
نواح لشکر دست تطاول دراز کردہ بودند پانی پت
و سول پت قصبہ ہاے معتبر را کہ در آنجا ساہوکاران و
تجاران عمدہ سکونت داشتند و مال کروڑہا در آنجا بود
در طرفۃ العین غارت نمودہ از آنجا غنیمت بے شمار
بدست آوردند و جمیع ساکنان ہر دو قصبہ ندکور را تہ
تیغ نمودہ و حویلیہاے پختہ و سنگین را آتش دادہ تقسیمی
بخاک برابر ساختند کہ گویا گاہے در آنجا آبادی نبود
غرض کہ سواران بہادر پیشہ فوج والی ایران نواح
لشکر بحدے تقید نمودہ رسد غلہ و چارہ وغیرہ بند
نمودند کہ نرخ غلہ در لشکر بمرتبہ رو بگرانی آوردہ کہ پنج
روپیہ را یک آثار آرد گندم ہم نہ میرسید و کاہ و ہیمہ

اگر کسے براے خلال خواہد در نیابد رفتہ رفتہ در گرسنگی
وفاقہ کشی حالت مردم سپاہ و اسپان لشکر بجدے رسیدہ
کہ گویا در جان قالب ندارند و از خوردن گوشت چارپایہ
شکم مردمان جاری گردید کہ از بے طاقتی طاقت ہزیمت
نداشتند و بسیارے ازہمین سبب و اکثرے از
آزار ہلاک شدند و آنہانیکہ حیات چندے باقی داشتند
زندہ مردہ ضعیف شدہ بودند غرض کہ ہریک در وا ویلا
و یاد خدا مشغول بودند درین ضمن بتاریخ چہار دہم ذیقعدہ
سنہ ۱۱۵۲ ہجری خبر رسید کہ برہان الملک بہشت کروہ از
لشکر ظفر پیکر فرود شد امروز ارادہ دارد کہ سعادت
ملازمت حاصل نماید بہ صمصام الدولہ بہادر حکم شد کہ شما
در پیشوار فتہ اورا بیارید چنانچہ معرفت صمصام الدولہ بہادر
ہمان روز وقت شب ملازمت برہان الملک شد بعد
حصول ملازمت بجناب بندگان حضرت ظاہر نمود کہ الحال
وقت تردست بفضل آلہی و اقبال بادشاہی در جانفشانی
قصور نخواہد کرد و مدعی را دستگیر نمودہ در پاے حضرت
خواہم انداخت بعد از آن بندگان حضرت برہان الملک را

رخصت فرمود که چون رنج سفر و تردد راه بر طبیعت شما مستولی ست این وقت داخل ڈیره شده آرام نمایند چنانچه برہان الملک رخصت شده بڈیرهٔ خود رسیدند فردای آن وقت صبح که پانزدهم ماه مذکور بود ہرکارہا به نواب برہان الملک خبر رسانیدند که بهیر و بنگاه فوج که از عقب مے آید فوج مقاہیر یک بیک نمودار شده بر مردم بهیر افتاده از انجمله بسیارے مردم را تیغ نموده بنگاه را غارت نموده بردند برہان الملک از غرور شجاعت و مردانگی خود و کثرت فوج و توپخانه بمجرد رسیدن خبر ہمان وقت از ڈیره خود سوار شده در دربار نزد بندگان حضرت عالم پناه رسیده این همه کیفیت را ظاہر نموده بعرض رسانید که فدوی الحال همین وقت بجنگ حریف مقابله مے نماید و طرح جنگ می اندازد در آن وقت نواب آصفجاه سپه سالار که در دربار معمالک مدار حاضر بودند به برہان الملک بہادر بمبالغه تمام گفتند که امروز بجنگ نه باید رفت و کار ضبط ر[illegible] نباید فرمود شما در تعلقه خود که باکثر زمینداران

جنگ کرده فتح یافته اند این جنگ را مانند آن تصور نکنند
این جنگ سلطانی ست خصوص قزلباش ایرانی مشهور است
هرگاه فوج غنیم که بمقابله بیاید از شلق توپخانه بجنگ
پیوسته بعد از آن یورش باید نمود برهان الملک که در دل
خود دغا می داشت بدون حکم بندگان حضرت ظل سبحانی
از غرور و تکبر تمام گفته آصف جاه را بخاطر نیاورده
و از آنجا سوار شده بمقابله فوج غنیم روانه شده مردم
فوج هرگاه خبر یافتند که برهان الملک سردار خود با معدودی
بجنگ مقاهیر بایلغار تمام رفتند از آنجا سواران خویش
اسپه قریب شش هزار سوار از عقب آمده شریک جنگ
شدند و تمام توپخانه همان قسم افتاده ماند چون فوج
غنیم قلیل بود برهان الملک فوج جز تصور نموده مثل
پلنگ که بر آهو جست میکند ریخته بجنگ تیر و تفنگ
و شمشیر در رسید قریب دو سه هزار سوار را شربت مرگ
چشانید اکثری ازین طرف هم بکار آمدند فوجِ غنیم تاب
استقامت نیاورده رو بفرار نهادند برهان الملک
متعاقب آنها پنج شش کروه زده زده نزدیک لشکر غنیم

رسید که از آنجا یکایک سواران فوج معتابیر مثل مور
و ملخ بر فوج برهان الملک رسیده از هر چهار طرف یورش
نموده بجنگ پیوستند تا یک پهر جنگ و جدل درمیان
بود آخرش تمام فوج همراهی لشکر برهان الملک تهِ تیغ
رسید و خود با جمعیت قلیلی درمیان فوج مانده نزدیک
بود که بدست جماعه معتابیر دستگیر شود درین هنگامه
برهان الملک بنواب آصف جاه و خاندوران بهادر
پیغام فرستادند که من بفضل الهی و اقبال شاهنشاهی
نزده زده نزدیک لشکر غنیم رسیده بودم که یکایک فوج
غنیم بسان مور و ملخ منتشر شده از هر چهار طرف ریخته
الحال فدوی درگاه با معدودے چند مانده اما تا حال بجای
خود قائم است اگر کمک بنده میرسند بعنایت الهی
باتفاق یکدیگر مدعی را با فوج معدوم میسازیم صمصام
الدوله بهادر از راه نادانی و ناکرده کاری که از دغابازی و
بے وقوفی برهان الملک واقف نبود بمجرد استماع
این خبر در خاطر اندیشه نمود که برهان الملک تنها بذات
خود شرط سپاهگری نموده و کار رستمانه کرده فیما بین اینجا

و آصف جاه عمدۂ مرتبہ کمال ست اگر درین وقت شریک برہان الملک شویم و فتح نصیب ما گردد ذخائر و اعتبار سپہ سالار بحضور بادشاہ دین پناہ نخواہد ماند این فکر ناقص بخاطر آوردہ فوج و توپخانۂ خود را کہ در مورچال ترتیب دادۂ آصف جاہ بود برہم دادہ بدون حکم اقدس و اطلاع امرایان دیگر مع مظفر خان بہادر برادر خرد خود و فوج کمل پوشان وغیرہ برائے کمک برہان الملک بمقابلہ فوج غنیم دررسید و جنگ عظیم واقع شد چون صمصام الدولہ بہادر از راہ جہالت و نادانی و بے تدبیری تمام جنگ انداختہ بود آخرش شکست خوردہ و تمام فوج ہمراہی او بکار آمد و مظفر خان بہادر مع پسران و سرگروہ کمل پوشان وغیرہ پانزدہ کس سرداران عمدہ از تیغ بے دریغ آنہا شربت مرگ چشیدند و صمصام الدولہ بہادر زخمہائے کاری برداشت و برہان الملک نمک حرام زندہ دستگیر مقاہیر گردید ہرگاہ کہ خبر شکست صمصام الدولہ بہادر و دستگیر شدن برہان الملک بہ بندگان حضرت ظل سبحانی رسید بہ نواب آصف جاہ

حکم شد که شما بکمک صمصام الدوله بہادر جلد خود را
برسانند نواب سپہ سالار که با فوج و توپخانہ مستعد بودند
جواب العرض نمودند که برہان الملک و صمصام الدولہ
بہادر بقسمیکه کار بے تدبیری فرمودند نتیجہ آن فی الفور
یافتند مثل آنہا خانہ زاد ارادہ غارت شدن لشکر
ندارد تا مقدور و وسع امکان خود از تدبیر نخواہد گزشت
پیشتر ہر چہ مشیت ایزدیست بعمل خواہد آمد آخر الامر
صمصام الدولہ بہادر با معدودے چند بوقت نصف
شب گریخت و بہ لشکر ظفر پیکر رسیدہ فردائے آن کہ
شانزدہم ماہ مزبور بود صمصام الدولہ بہادر جان بحق
تسلیم نمود بعد از آن خلعت میر بخشیگری از انتقال
صمصام الدولہ بہادر بہ نواب آصف جاہ مرحمت شد
والی ایران از دستگیر شدن برہان الملک و گریختن
صمصام الدولہ بہادر کہ ہر دو سرداران صاحب تمن و
فوج بودند شکر بدرگاہ الٰہی بجا آوردہ بارکان سلطنت
نمود گفت کہ فتح اول نصیب اولیاے دولت قاہرہ شد
حقیقت این ست کہ اگرچہ شجاعت مردم ہند معلوم شد

اما توپ خانه بے شمار و بلا تعداد همراه بادشاه هستند
خصوص آصف جاه نظام الملک بهادر سپه سالار که
مردم دیرینه و صاحب تدبیر است بارها جنگ آزموده
و در میدان نبرد کار رستمانه نموده در صورت
جنگ اول اینکه طرفین فوج اسلام است مسلمان
کشی خواهد شد دوم اینکه فتح و نصرت داد آلهی ست
والله اعلم بکدام کس نصیب شود اگر بنصائح
راضی شوید بهتر والا مقدمه جنگ خود درپیش است
هر که خدائیتعالے نصیب کند چنانچه همین مصلحت قرار
داده ولے ایران معین الملک وزیر خود را واقع
هفدهم ماه مذکور نزد آصف جاه فرستاد که فیمابین
ما بدولت و اقبال و محمد شاه بادشاه برادری ست
و هیچ خصومت نیست در ایام پیشین بزرگان این
جانب و بادشاه شما چه قدر ارتباط و اخلاص
بایک دیگر مرعی میداشتند و همیشه ازراه دوستی
بنامه و پیغام و تحفه و تحائف و افزونی اخلاص
مے کوشیدند و بوقت ضرور بامداد و اعانت

متوجہ مے شدند و شنیدہ باشند کہ درین ایام جماعۂ
افاغنہ چہ قسم بر ملک اینجانب تعدی نمودہ بودند با
وصف درخواست نمودن کمک و خزانہ بادشاہِ
شما از راہ بے انصافی و ناعاقبت اندیشی اخلاصہای
پیشین را برباد دادہ متوجہ نہ شدند بہرحال قصہ کوتاہ
الحال مارا بہ سلطنت ہند غرضے و مطلبے نیست
سلطنتِ ہند بہ بادشاہ شما مبارک ست مطلب
این ست کہ ما بدولت و اقبال از مدتہا بر سرِ
مہم متوجہ ایم و زیر بار خسارہ شدیم مطلب رسیدن
ما بدولت و اقبال این بود کہ مبلغ قرضِ زرگانِ
اینجانب کہ بر ذمہ بادشاہِ شما طلب است و
سوائے آن مبلغ دو کرُور روپیہ دیگر نذر بر اخلاصہای
پیشین درین وقت مدد نمایند و شوق دیدن بادشاہ
شما کہ از مدت در سر داشتم باین تقریب نیز میسر
خواہد شد۔ نواب آصفجاہ این ہمہ کیفیت بر العرض
بندگانِ حضرت رسانیدند بادشاہ جہان پناہ
جواب دادند کہ ما بدولت و اقبال از فیلسوفی

وبمگرامی برہان الملک واقف نبودیم کہ آخر نردِ دغا
خواہد باخت و بقول حضرت مہر پدر واقعی درد لنخواہی
و دوستی خان دوران بہادر قصور نبود اما از راہِ
جہالت و ناکردہ کاری جان خود را مفت داد
و ہیچ کار نہ بر آمد الحال شما بزرگ و دانا ہستند و از
کجدار و مریز زمانہ خوب واقف اند در انچہ مصلحت
خوب باشد قابوے خود باید کرد نواب معز الیہ
ظاہر نمودند کہ در دستگیر شدن برہان الملک بہادر
و فوت کردن صمصام الدولہ بہادر کہ ہر دو سرداران
عمدہ صاحب فوج و توپخانہ بودند تمام مردم سپاہ
بے استقلال شدند و رفقایان و فوج جنگی ہمراہی
فدوی درگاہ در دکن وزیر الممالک کہ جمعیت شایستہ
ہمراہ دارد از جنگ ناآشنا اند سوائے آن از
سبب گرانی و فاقہ کشی مردم لشکر و اسپان بحدے
ناتوان شدہ اند کہ طاقت حرکت از جا ندارند
ہرگاہ این قسم حالت تنگ کہ بہ لشکر رسیدہ باشند باعتبار
چنین فوج طرح جنگ انداختن نہایت بلہی و نادانیست

اول پیغام صلح که از طرف حریف رسیده همین را فتح
عظیم تصور نموده صلح باید کرد چنانچه بگفتۀ آصف جاه
همین مصلحت قرار یافت که همان روز نواب آصفجاه
معیت معین الملک ملازمت والی ایران که خود را شاهنشاه
مشهور نموده بود حاصل ساخت شاه مذکور از ذات
با برکات و دستور دانی و قاعدۀ آصف جاه بهادر
بسیار محظوظ شده عنایات و تفضلات کمال نموده خلعت
خاصه مرحمت فرمودند و گفتند که درمیان ما و شما
قرآن مجید ست هرگز از قول نخواهم برگشت چون
شوق دیدن بادشاه شما از مدتها مضمر است ضمیر خورشید
نظیر ست در خیمه علیحده بایکدیگر ملاقی شده مسرور
شویم نواب آصف جاه بعرض رسانیدند که آرزوی
خداوند نعمت و فدوی درگاه نیز همین ست که
بایکدیگر ملاقات نموده کدورت از خاطر طرفین ها
برآورده شود و بدستور پیشین باستحکام بنیان
خصوصیت و اتحاد بپردازند بعد از آن والی ایران
از راه بن وعیارگی نظر برآینکه اعتبار بیفزاید

نواب آصف جاه را رخصت فرموده دفعهٔ دوم
که نواب آصف جاه سپه سالار حسب الطلب حضرت
شاهنشاه رفتند والی ایران که در فن عیاری و
فریب ثانی حضرت عالمگیر بود از راه عیاری گفت
تا وقتیکه با دشاهِ شما ملاقی نه میشوند اعتبار صلح نه
می آید بهترست که شما همین جا باشند و از ملاقات
بادشاهِ خود دل ما شاد گردانند نواب آصف جاه
پی بمدعا برده دریافتند که والی ایران براه دغا باخته
قابوے خود نموده نواب آصف جاه هم که خود
اُستاد کامل و ارسطو فطرت بودند در جوابِ آن
التماس نمودند که فدوی امروز بهمین اراده بجناب
اقدس رسیده که ملاقات هر دو با دشاهِ سلیمان
اقتدار زود بشود تا که اینمعنی بعرصهٔ ظهور نه مے رسد
فدوی خود ازینجا حرکت نه مے کند و بودن زیر قدوم
میمنت لزوم سعادتِ ابد بخود مے داند چنانچه دو
روز نواب آصفجاه در لشکرِ حریف سکونت ورزیدند
و سواران سرکار تعین بودند نواب آصف جاه از

از وقوع چنین مقدمه متامل شده وفکرها در خاطر اندیشیده در دل تصور نمودند که ما نیز در دام حریف آمده ایم الحال هیچ تردد پیش رفت نیست وسلطنت هند معدوم میشود مصلحت وقا بوی وقت همین ست که موافق گفته والی ایران بعمل باید آورد چنانچه نواب آصف جاه به بندگان حضرت پیغام فرستادند که رسیدن آن حضرت برای ملاقات حضرت شاهنشاهی قرین مصلحت ست و سوای آن مصلحت دیگر نیست بندگان حضرت که تمام نیک و بد به اختیار نواب آصف جاه سپرده بودند قبول فرمودند که عنقریب میرسیم و وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر بی خبر از کجدار و مریز زمانه بود بپادشاه مصلحت داد که برهان الملک و صمصام الدوله بهادر که هر دو تصدق شدند چه شد والحال که نواب آصف جاه خود بخود در قید دام حریف گرفتار آمده چه خواهد شد سلطنت از ذات حضرت قایم ست درصورتیکه بندگان حضرت خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف فرما شوند و حریف

قا بوسے خود بکند مقدمه آخر مے شود بندگان حضرت
گفتهٔ وزیر الممالک قرین مصلحت نه دانسته مقرر فرمودند
که جهت ملاقات والی ایران تشریف ببرند چنانچه
واقع بتاریخ بیست و دوم شهر ذیقعده سنه الیه بندگان
حضرت و وزیر الممالک بهادر در لشکر حریف تشریف
برده ملاقات نمودند بعد از آن والی ایران نیز دید
که بفضل الٰهی چنانچه مے خواستم بعرصهٔ ظهور رسید که
مدعی خود بخود آمده گرفتار شده بعد ملاقات بندگان
حضرت شاهنشاه به بندگان محمد شاه از راه الصایح
بحقارت تمام فرمودند که درمیان ما و شما برادریست
اما کدام طریقه اختیار کرده مرغوب طبع خود
کرده اند که مثل هندوان سرتراش ریش بوده ولباس
چست و تنگ بطور زنانه بر قامت خود راست
کرده اند تا این مدت درمجلس او باشان اوقات
خود بسر برده باز از همین رو دعوی سلطنت
هندوستان مے دارید و قمر الدین خان کودن مطلق
را وزیر خود مقرر کرده انتظام سلطنت مے نمائید

بعد این همه گفتگو حکم شد که این همه ها را بند نمایند
و سواران برائے خزانہ و جواہر و توپخانہ و اسپان
و فیلان وغیرہ کارخانجات بادشاہی و امرایان
تعین نمایند بمجرد صادر شدن حکم چوکی سواران بر
خزانہ وغیرہ جمیع کارخانجات قایم شد بعد از آن
حضرت شاہنشاہ برہان الملک را با پانصد سوار کلاہ
پوش ہمراہی خود بدار الخلافت رخصت فرمودند
که پیشتر رفته بند و بست اینجانب در قلعه بادشاہی
نمایند ما بدولت و اقبال نیز متعاقب زود میرسیم
چنانچه واقع تاریخ بیست و نهم شهر مذکور بندگان
حضرت شاہنشاہ از کرنال کوچ فرموده بتاریخ نهم
ذیحجه ۱۱۵۲ سنه ہجری در قلعه شاه جهان آباد داخل شدند
و بر تمام دروازه ہائے قلعه چوکیات خود قائم نموده
برائے سکونت فرمودن خود دیوان عام و خاص
مثمن برج وغیره مکانات عمده و مطبوع مقرر
نمودند و برائے بندگان محمد شاه حکم شد که در پیش محل
سکونت ورزند و به امرایان و متصدیان کارخانجات

تاکید اکید شد که موجودات خزانه و جواهرخانه
وغیره و دفینه سابق یعنی بادشاهان پیشین وخزانه
وجواهرجمع کرده حال و موجودات صلح خانه
و اصطبل و شترخانه وغیره کارخانجات بادشاهی
جمیع امرایان بدهند و بلاتفاوت نشان نموده
پا انداز حضرت شاهنشاهی نمایند والا یک یک را
بردار کشیده خواهد شد و به رسوائی و خرابی تمام
خواهم کشت چون از دبدبه و دهشت حضرت شاهنشاهی
جان در قالب نداشتند فی الفور از خزانه وجواهر وغیره
کارخانجات بادشاهی نشان دادند و نواب آصف جاه
و وزیرالممالک و سربلند خان و امیرخان وعظیم الله
خان و امرایان و متصدیان جزو کل و خواجه سرایان
سرکار والا که هریک گنج قارون داشتند آنکه پا انداز
حضرت شاهنشاه نمایند پاس آبرو و امان جان خود
ندیده فی الفور بلا تحاشی پیشکش نمودند سوای آن
در بلده دارالخلافت طرفه هنگامه رو داده که واقع تاریخ
دهم ماه ذی حجه سنه الیه وقت شب جماعه اوباشان

شهر و کوچه ہاے جامع مسجد بسان مور و ملخ فراہم شده
در تمام شهر غلغله برداشتند که بادشاه والی ایران امروز
در عیش محل نزد بندگان حضرت محمد شاه رفته بود در آنجا
زنهاے قلماق و حبشی که مصلح و مستعد بودند قابوے
وقت یافته شاه مذکور را از ضرب شمشیر بجان کشتند
و فتح و نصرت نصیب بندگان حضرت محمد شاه گردید این
هنگامه و غلغله برپا کرده و شمشیر علم نموده بان و بندوق
و تیر سر دادند و از هر چهار طرف بر جماعهٔ کلاه پوشان
که روبروے منڈی قلعهٔ بادشاهی و گرد و پیش
جامع مسجد و چوک سعد الله خان و چاندنی چوک فرود
آمده بودند یورش نموده از جماعه آنها هر کرا که برجا
یافتند فی الفور چابکی بکار برده بے دریغ ته تیغ نمودند
جماعه کلاه پوشان اگرچه جنگی بودند اما بسبب اینکه
افواه کشته شدن سردار خود عام شنیده بے استقلال
تمام گردیده در هر کوے و برزن هزیمت گرفتند و
مردمان شهر در هر کوچه و راسته بازار که مغل
ایرانی را مے دیدند بجان می کشتند غرض که این هنگامه

تمام شب ماند قریب چهار پنجهزار مغلیه کلاه پوش کشته شدند درآن وقت نواب آصف جاه درخانهٔ برهان الملک که بیمار سخت بودنشسته بودند وازین ماجرا اطلاع نداشتند ووزیر الممالک قمرالدین خان بهادر وغازی الدین خان بهادر خلعت سپه سالار که بخانهٔ خودها بودند بعد اطلاع این هنگامه بوسواس اینکه مبادا در خاطر مقدس حضرت شاهنشاه خواهد گزشت که هنگامه برپا کردهٔ اینهاست جانب نمیتوانیم شد فی الفور بلا تحاشی خود را در قلعه رسانیده عذرها نمودند بندگان حضرت شاهنشاه که نهایت در غضب وغصه بودند از اصغای چنین هنگامه به بیداغی واعتراض تمام فرمودند که این چه هنگامه برپا کردهٔ شماست وارشاد شد که آصف جاه را همین وقت کشیده بیارند چنانچه سزاولان سرکار نواب آصف جاه سپه سالار را موافق حکم حاضر ساختند وایشانرا در زمره گنهگاران ایستاده نمودند بندگان حضرت شاهنشاه خود بنابر اینکه اوشان به شهر غلغله لوغ

دیگر برداشته هنگامهٔ عظیم برپا کرده اند و ازین غلغلهها
مردم سپاه همراهی خود نیز مستقلال شده اند وقت
آخر شب خود را بالاے دروازهٔ قلعه رسانیده باواز
بلند بسر کرده ها و مردم سپاه بغضب تمام حکم فرمودند
که تمام ساکنان شهر را قتل عام بکنند چون مردم سپاه
دیدند که سردار خود بفضل الهی حی و قایم ست
موافق حکم والا در هر کوے و برزن و راسته و
چوک سعد الله خان و چوک چاندنی وغیره منتشر شده
قتل عام شروع کردند و از مرد و زن و پیر و ضعیف
و جوان و بیمار و بچه هاے معصوم هیچ کس را نه گذاشتند
تا دو پهر هنگامهٔ قتل در میان بود غرض هر کس بمقابله
اینها مے رسید فی الفور از ضرب شمشیر و تبر بخاک
عدم مے غلطید و شمار قتل مردم قریب یک و نیم
لک شده و نقد و جنس زر و زیور و جواهر و ظروف
طلا و نقره آلات برنجی و مسی و پارچه هاے زرین
وغیره مالیت کروڑها از صرافان و جوهریان و
سوداگران وغیره مردمان ساکنان شهر از غنی تا

به مفلس بغارت رفت و حویلی هاے عمده که هر یک
مکان قصر قیصر محل کیقباد توان شمرد و هر دو راستهٔ
دکاکین چوک سعد الله خان و چاندنی چوک و نواح
جامع مسجد از قلعهٔ بادشاه تا به عیدگاه و پل شیرنی
سه چهار کروه مسافت دار و آتش داده بخاک برابر
ساختند نواب آصف جاه و وزیر الممالک وغیره
که در زمرهٔ گنهگاران ایستاده بودند بعجز و الحاح تمام
بجناب حضرت شاهنشاه ظاهر نمودند که مایان درین
مقدمه بجز اینکه اصلا اطلاع نداریم نواب آصف جاه
ظاهر نمودند که فدوی درگاه برطبق حکم اقدس تمام وز
وشت بخانه برهان الملک نشسته بود وزیر الممالک
بخانهٔ خود ازین ماجرا هرگز اطلاع نداشتند درین
صورت ما بندهاے تقصیر واریم و او باشان شهر
چنانچه کردند یافتند الحال امیدوار فضل و کرم ایم
حضرت شاهنشاه بقهر و غضب تمام جواب داده
فرمودند که تا حال چه شد بعد قتل مردم تمام شهر حالت
شما هم همین قسم خواهد شد بعد ازآن نواب سپه سالار

التماس کردند که مایان دست بسته حاضریم هرچه
بخاطر مقدس رسد قبول ست بکشند خواه بنوازند
اما خدا و رسول شاهد حال ست که مایان را ازین
هنگامه خبری نیست بعد ازآن بندگان حضرت
که خدا تعالی در دل آن جلّاد رحم انداخته رحیم
شده به نواب آصف جاه فرمودند که برای دل
شما بخشیدیم والا می خواستم که چون ساکنان این شهر
نهایت بے حیا و بے غیرت اند که وقت جنگ
هزیمت اختیار می کنند و بوقت صلح بجنگ میپردازند
از یک طرف بقتل رسانیده متنفسی را جانبر شدن ندهم
اما چون شما ها که از خود حاضر شدند و به عجز و الحاح
در پیش آمدند برای خاطر شما معاف کردیم بعد ازآن
شاه مذکور حکم فرمود که الحال قتل موقوف نمایند
و به سدی فولاد خان کوتوال شهر حکم شد آنها یک
مصدر این فساد شده آنها را پیدا بکنند والا در گلوی
تو تسمه کشیده خواهیم کشت کوتوال مذکور از دهشت
و هراس تمام که خود قتل میشود بجست و جوی آنها

سے موفور بکار بردہ آنہارا پیدا کردہ حاضر ساخت
و از خارج نیز ظاہر شد کہ سید نیاز خان و شہسوار خان
و اعزاز خان کہ مفسد معتبری اند و وقت شب انہا
شریک جنگ بودند حکم والا صادر شد کہ گنہگاران
پیدا کردہ کوتوال را بر دار کشند و سید نیاز خان وغیرہ
را طوق و زنجیر نمودہ محبوس نمایند موافق حکم والا
بعمل آوردند و بعد دو سہ روز فرمودند کہ سید نیاز خان
وغیرہ کہ در قید اندر و بروے وزیر الممالک کہ خان
مذکور خویش و زیر منظور بود از کار دشکم آنہا دریدہ
بکشتند آن روز در تمام شہر ہیجان دست غالب
شدہ کہ تا کجا بمعرض بیان آرد غرض کہ تا دو ماہ
ہمین ہنگامہ گشت و زد و گیر و دار درمیان بود کہ
جمیع ساکنان شہر جان در قالب نداشتند و از زندگی
دست شستہ امید منقطع کردہ بودند بعد ضبط شدن
خزانہ و جواہر وغیرہ کارخانجات بادشاہی و جمیع
امرایان و خواجہ سرایان بندگان حضرت شاہنشاہ
فرمودند کہ جمیع ساکنان شہر از خاص و عام ہمہ

متمول و مالدار از خصوص متصدیان و وکلای عمده و مردم
ہنود اینجا زر و جواہر و زیور کرورہا دارند و از کثرت
مال و منال فرعون وقت اند بہر یک قدغن نمایند
کہ یک ہر قدر زر و جواہر و زیور موجود داشتہ باشند
نظر بپاس آبرو و ناموس و امان جانِ خود بلا تفاوت
پا انداز بندگان حضرت نمایند والا در خرابی و
رسوائی تمام گرفتار خواہند شد چنانچہ بہ آصف جاہ
وغیرہ امرایان حکم شد کہ پورہ جاتِ شہر ہر یک کس
تقسیم نمایند کہ خانہ شماری نمودہ زر از ہر یک کس
وصول نمایند و فوج سرکار دولت ہمراہ شما
تعین میفرمایم درین مقدمہ ہر کسیکہ در اداے
زرِ سرکار عذر در پیش آرد از آنہا زر نقدہ بجبر ست
نمودہ وصول نمایند درین ہنگامہ متصدیان و کلاے
بلدہ مثل ساگرمل نائب دیوان خاص و راجہ
مجلس راے و راجہ جگل کشور و وکیل صوبہ دار بنگالہ
و راے نندرام وکیل اعتماد الدولہ و پسران
راجہ دیارام و راے نوندرلے و راے بشونانہ

وغیره که درا دلے زر وزیور وجواهر که
این همه جمع کرده مدتها مفت میبرد و عذر نموده
مفلسی خود ظاهر ساختند وعرض نمودند که این قدر
زر و جواهر که بندگان حضرت میخواهند با مردم
نزیب از کجا آریم که ازعهدهٔ آن برآییم آخر شش
معروضه آنها درپیشگاه خلافت منظور نه شد حضرت
شاهنشاه بقهر تمام به طهماس خان که جلاد صفت
و نمونه عزرائیل و ملک الموت بود حکم والا صادر شد
که تقید تمام سرزنش نموده زرها وصول نمایند چنانچه
خان مسطور اینهارا در قید سخت گرفتار نموده از
چوب بانس و پاپوش وکف پاے وتازیانه
زدن آغاز کرده بعضے که پیر وضعیف بسیار بودند
تاب زد وکوب نیاورده هلاک شدند بعد از آن
این همه ها نادم وپشیمان شده زر وجواهر که نزد
خود ها مهیا داشتند پا انداز بندگان حضرت شاهنشاه
نمودند غرض متصدیان اینجا بیعزت وبے آبرو
شدند و زر هم دادند وبهمین قسم از جمیع ساکنان شهر

از خاص و عام زده زده جبراً و قهراً از رهائے خاطر
خواه وصول نمودند الحال در شاه جهان آباد نام
و نشان زر باقی نمانده و ناموس اکثرے مردم عمده
و غیره بدست اجلا دان افتاده و بسیاری تان
عصمت سرشت بپاس ناموس جان بجهان
آفرین سپردند نهایت قهر آلهی بر دار الخلافت
شاه جهان آباد نازل شده و از هر کس از که و
مه جان در تن نداشت فی الحقیقت قیامت
نمودار بود و سوائے واویلا شغلی دیگر نداشتند
هرگاه که خزانه و جواهر بلا تعداد و بے شمار در سرکار
حضرت شاهنشاه داخل گردید - روزے بادشاه
به بندگان حضرت محمد شاه فرمودند که من دعوے
سلطنت شما نداشتم و باوصف اطلاع مکرر
وسه کرر که قرض بزرگان ما بدولت و اقبال بر
ذمه بزرگان شما می برآید و از مدت زرسالیانه
سرکار در خزانه داخل نه گردیده و از مدت که بنابر
انتظام ملک و تنبیه افاغنه و غیره متوجه بودیم درین

مهماز بسیار خرج شده و سوای آن دو کرور روپیه
دیگر بپاس اتحاد قدیم ارسال نماید بخاطر شما
نگذشته بر گفته ناکرد کاران اینقدر پشیمانی و حیرانی
ها دیده اند انچه کردند از خود کردند و شخصیکه لایق انتظام
امور سلطنت ست او را راضی نه میدارند باید
که ذاتِ آصف جاه را غنیمت شمرده بصلاح
و تدبیر او کارے کرده باشند و این قسم
بے خبر از امورات سلطنت نباشند این قدر
سخنان نصائح به محمد شاه بادشاه نادر شاه
شهنشاه گفته و قدرے زر و جواهر تواضع کرده
بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۵۲ هزار و یک صد
پنجاه و سه من هجرة النبوی صلی الله علیه و آله
اصحابه و سلم روانهٔ ملکِ خود گردید۔
این بلائے عظیم که نمونهٔ قیامت و قهر الٰهی بود جمیع
ساکنان شهر و اُمرایان شکر درگاهِ الٰهی بجا
آورده دوگانه بیکران ادا نمودند و باهم
مبارکباد و سلامت باد کرده این مصرعه را

خواند در مصرعه رسیده بود بلائے ولے
بخیر گذشت ⁂ بدان که این حقیقتِ نادرشاهی
که در عهدِ بادشاه محمّد شاه بادشاه نازل شده
بود بتاریخ شانزدهم روز یکشنبه ماه ذی الحجه الحرام
سنه ۱۲ هزار و دوصد و هفتاد هجری نبوی
صلی الله علیه و آله و اصحابه و بارک وسلم
⁂ ارقام یافت فقط

کاتبه [illegible]

بماه صفر سنه ۱۳۱۶ھ

غلطنامهٔ تاریخ نادرشاهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	درهمیشه	همیشه
۹	۱۰	خودا	خودرا
۱۱	۶	اوست	است
"	۱۰	به پادشاه	پادشاه
۱۲	۱۲	که	زاید
۱۳	۹	شاه	بادشاه
۱۵	۸	منتقل	متصل
"	۱۱	اخرلامر	اخرالامر
۱۷	۱۵	خیرخوانی	خیرخواهی
۱۸	۳	بندوبست	به بندوبست
۱۹	۲	سراپاچاه	سرپاچاه
"	۶	لصدونترد	مصدرنزدو
۲۱	۳	معلوم	معدوم
۲۲	۱۰	هاله	مانند هاله
۲۶	۳	درجان	جان در
۲۷	۳	ندارند	نداشتند
۳۶	۱۰	است که	زاید
۳۷	۸	براه	نرد
۳۷	۹	نموده	نمود
۴۳	۱۲	این چه هنگامه	این هنگامه
۴۷	۱۰	دست	دهشت

تمت